«دفنها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابابکر»

می گوید:« **فَدَفَنَها زوجُها علیٌّ لیلاً وَلَم یؤذن أبابکر**» شوهر این فاطمه که تا بود با ابوبکر قهر کرد، شبانه او را دفن کرد، خبر نکرد ابوبکر را. این عبارت را یک چ سُنّی از د سالگی بشنود. چرا ما چیزی می گوییم که او ناراحت بشود؟ ما اصلاً چیزی نمی گوییم، این کتاب خودتان است از ده سالگی بشنو، چرا می گذاری شصت سالت بشود اینها را نشنیده باشی حال که یک شیعه می گوید برآشفته می شوی؟!

در ادامه چه می گوید؟ واقعاً این ها را در مجالس شیعه ها می گویند شیعه ها اشک می ریزند بدون این که بدانیم این عین عبارت کتاب صحیح بخاری است می گوید:« وَکانَ لعلیٍّ مادام فاطمة وجهٌ عند الناس[1]» تا فاطمه - سلام الله علیها- زنده بود علی پیش مردم یک آبرویی داشت. ما در مجالس شیعه می گوییم که حضرت گریه می کردند برای مظلومیت امیرالمؤمنین که گفتند: فاطمه جان سلام می کنم جواب نمی دهند. هنوز حضرت بودند این خبرها بود،

صحیح بخاری می گوید: چه خبر شد بعدی که فاطمه رفت؟ تازه این یک ذرّه آبرویی که علی داشت تمام شد. بعد می گوید: «**فالتَمَسَ مُصالحةَ أبی بکر و لم یکن یُبایع تلک الأشهُر**» علی که دید این طور شده گفت: خب می روم با ابوبکر بیعت می کنم و تا وقت رفتن فاطمه، علی بیعت نکرده بود.

خب این عبارات را یک جوان سُنّی بشنود سبب می شود قلبش نزدیک شود به حرف هایی که شیعه می گویند. وقتی ما کار نکنیم همین است، ما آن طرف می ایستیم حرفهایی می زنیم تحریکش می کنیم -حرام است چیزی بگوییم تحریک کنیم آن ها را- ما فقط عین عبارت را نشر بدهیم حتی ترجمه هم نکنیم، ترجمه اش را خودت برو از عالمت بپرس. چرا ترجمه کنم که بگویند شیعه ترجمه کرده؟خودت برو ترجمه کن. امّا از طفولیّت بشنو و بدان این ها بوده، در دنبال روایت می گوید که حضرت آمدند با ابوبکر بیعت کنند.

[کارایی این تعبیر «**و لم یؤذن بها أبا بکر وصلی علیها**» در فضای بحث از بمب اتم بیشتر است. البته اگر سر جایش باشد. ادامان باشد از این جمله استفاده کنیم.

خود شما در همین حدیثهای صحیح میگویید و همه هم شنیدهاید، حضرت چه کار کردند؟ اول گریه کردند و بعد خندیدند. راوی این حدیث[2] کیست؟ راوی همین حدیث است. گفت ای بنت رسول الله چه شد که ابتدا گریه کردی و بعد خندیدی؟ فرمودند ابتدا پدرم به من خبر دادند که همین زودی بین ما مفارقت میشود لذا گریه کردم. بعد چه گفتند؟ گفتند «**إنک أول أهل بیتي لحاقا بی**»؛ تو زودتر از همه به من ملحق میشوی. لذا خندیدم. این روایت مفصل در صحاح اهلسنت هست. نگاه کنید.

خب چنین بضعه رسول الله که خودتان میگویید که گریه کردند و خندیدند. خودتان هم میگویید شش ماه. شش ماه بسیار کم است. خلیفه ای که خودتان میگویید اجماع است که افضل الناس

بعد از رسول الله او است[3]، چطور شد که «**لم يؤذن بها أبا بكر**»؟ این بضعه، این تنها یادگار پیامبر، آن هم با عمر کوتاه که هنوز داغ پدرش باقی است، چرا نباید او را خبر کنند؟! ببینید جواب خیلی از جاها را همین عبارت میدهد. او را خبر نکردند و نیامد. شیعه ها هم نمیگویند. روایت ضعیف شما هم نیست. در اصح الکتب شما است. او را خبر نکردند و تمام! شبانه دفن کردند و او را هم خبر نکردند.[4]]

«کراهیه محضر عمر»

آیا تعجب آور نیست این عبارات در أصحّ‌الکتاب در نزد خودشان؟ می گوید که حضرت آمدند پیش ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر بیا خان□ ما « وَلم یکن مَعَکَ أحدٌ غیرَکَ کراهیهَ مَحضَرِ عُمَر[5]»، بیا خانما امّا تنها بیا تنهای تنها، بعد خودش توضیح می دهد که حضرت ناراحت بودند که عمر همراه ابوبکر نرود.

علمای اهل سنّت می گویند یعنی چه که «**کراهیهَ مَحضَرِ عُمَر**»؟ حضرت چرا ناراحت بودند؟ در توضیح این عبارت ماندهاند. می گویند: به خاطر این که خلیف□ دوّم زود اوقاتش تلخ می شد حضرت می خواستند حال که می خواهد کار به صلح ختم بشود دوباره آن خشونت و فظّ‌غلیظ بودن عمر، اوضاع را به هم نزند[6].

کلام ابن حجر در شرح روایت

[«**کراهیهٔ لمحضر عمر**» چیست؟ یک کلمه! ابن حجر میگوید عمر مقداری خشن و تند بود لذا این «کراهیهٔ» به این معنا است که حضرت میترسیدند کار به مشکل بخورد و دعوا بشود[7]. لذا میگفتند که عمر نیاید. خب ما کاری به آن نداریم، شما «کراهیهٔ لمحضر عمر» را بشنوید.

نقد کلام ابن حجر

خب قضیه چه بود؟ بعد از شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها؛ « **وكان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة**»؛ مادامی که حضرت زهرا بودند، علی علیهاالسلام نزد مردم یک وجه ای داشتند. «**فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس**». شما ببینید از هر کدام از این جملهها سر جای خودش چقدر میتوانید استفاده کنید.

خب ببینید ابن حجر «کراهیهٔ» را چه طور معنا میکند. ببینید با قبل و بعدش چطور معنا میشود. «**و كان لعلي من الناس وجه حياة فاطمة، فلما توفيت استنكر علي وجوه الناس، فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته، ولم يكن يبايع تلك الأشهر**»؛ بعد که حضرت دیدند همه مردم با او بد شدند، سراغ بیعت با ابوبکر رفتند. بعد حضرت به ابوبکر چه گفتند؟ «**فأرسل إلى أبي بكر: أن ائتنا ولا يأتنا أحد معك**»؛ گفتند شما به خانه ما بیا البته تنها بیا و کس دیگری نباشد. مگر میشد این یار باشد و یار دیگر همراه او نباشد؟! خب اینجا دیگر حضرت چیزی نگفتند، فقط گفتند کسی همراه تو نباشد. اینجا راوی توضیح میدهد و میگوید: «**كراهية لمحضر عمر**». چرا حضرت فرمودند که ابوبکر تنها به خانه من بیایید؟! **برای اینکه حضرت خوش نداشتند عمر آن جا حاضر شود.**

ببینید این یک کلمه است. چقدر از این یک کلمه سر جایش کار بر میآید! وقتی ما کار نکردیم استفاده هم نمیکنیم. خب او میگوید چرا حضرت کراهت داشت؟ بهخاطر اینکه عمر خشن بود و یک

دفعه دعوا می‌شد؟!

حضرت صدیقه سلام الله علیها که شهید شده‌اند و رفته‌اند، الآن هم همه مردم با علی بد هستند. و به تعبیری عایشه -که اصل روایت برای او است- حضرت از روی ناچاری با او مبایعه می‌کند. کسی که با این ناچاری آمده، دعوا راه می‌اندازد؟! خود شما بگویید! حضرت می‌گویند بیا صحبت کنیم و من بیعت کنم؛ همانطوری که خود این حدیث می‌گوید. لذا او که دعوا راه نمی اندازد. پس وجه «**کراهیة لمحضر عمر**» چیست؟! لذا هر کسی بداند که در صحیح بخاری این هست و خودش برود ببیند که این «کراهیة» چه بوده.

شروح صحیح بخاری را ببینید[8]. همینجا را ببینید که چقدر شرح هست. به اعتراف همین متن، حضرت نمی خواستند عمر بیاید. علی ای‌ّحال آنجا خانه حضرت زهرا بود. دفعه قبل آنها نیامده بودند؟! شما می‌گویید دروغ است. «**کراهیة لمحضر عمر**» به این معنا است که حضرت نمی خواستند دوباره آن خاطرات تکرار شود. وقتی «**فالتمس مصالحة أبي بكر ومبايعته**» باشد که حضرت دعوا ندارد! بلکه نمی خواستند کسی که آن سابقه را دارد به آن جا بیاید. این هم یک جور است. ببینید یکی سنی از بچگی «**کراهیة لمحضر عمر**» را بشنود، بعداً در طول عمرش جریانات را می‌شنود. تحلیل می‌کند وقتی حضرت برای مصالحه می‌روند که زمان دعوا نیست. مگر بچه‌های کوچک حضرت زهرا در این خانه نبودند؟! وقتی از او خاطره دارند می‌خواهد دوباره به اینجا بیاید؟! «**کراهیة محضر عمر**»؛ خود ابوبکر آن وقت نبود. تو در مسجد نشسته بودی تا با تو بیعت کنند. تو بیا چون این بچه‌ها از تو خاطره ندارند. اما دیگری نیاید چون بچه‌ها خاطره دارند! مادرشان تازه شهید شده! لذا از این «**کراهیة لمحضر عمر**» چقدر می‌توان استفاده کرد. به چه نحوی؟ به نحو موضوع محور. به این نحو که آن را به دهها جای دیگر که شما از آن خبر دارید می‌زنید [9].]

آن ها این طور معنا می کنند امّا آیا آن ها در دل امیرالمؤمنین بودند؟ همین اندازه می دانیم می فرمایند:« **کراهیةَ مَحضرَ عُمَرَ**»، فرمودند: ابوبکر تو بیا خان ما ولی برای بار دوّم دیگر نمی خواهم او را اینجا ببینم.

یک دفعه عمر آمده بچه های من دیدند او چه کار کرد؟ ببینید همین اندازه این کتاب می گوید که امیرالمؤمنین نمی خواستند عمر برود در خانه شان. حالا شما معنا کنید هرچه می خواهید، این که دیگر مشترک بین ما و شماست، من تحریک نمی کنم ذهن شما را، من ِشیعه این طور به ذهنم می آید؛ آخر یک دفعه آمده کارها کرده در این خانه، اگر دوباره پیدایش بشود یتیم های فاطمه یادشان می آید این مرد چه کارها کرد.

---

[1] کان لعلی من الناس وجه حیاه فاطمه

[2] ٣٤٢٦ - حدثنا أبو نعيم" حدثنا زكرياء، عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة رضي الله عنها قالت:

أقبلت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشي النبي صلى الله عليه وسلم، فقال?١٣٢٧?النبي صلى الله عليه وسلم: (مرحبا بابنتي). ثم أجلسها عن يمينه أو عن شماله، ثم أسر إليها حديثا فبكت، فقلت لها: لم تبكين؟ ثم أسر إليها حديثا فضحكت، فقلت: ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن، فسألتها عما قال، فقالت: ما كنت لأفشي رسول الله صلى الله عليه وسلم، حتى قبض النبي صلى الله عليه وسلم فسألتها، فقالت: أسر إلي: (إن جبريل كان يعارضني القرآن

.(كل سنة مرة، وإنه عارضني العام مرتين، والا أراه إلا حضر أجلي، وإنك أول أهل بيتي لحاقا بي
فبكيت، فقال: (أما ترضين أن تكوني سيدة أهل الجنة، أو نساء المؤمنين).فضحكت
لذلك).(كتاب صحيح البخاري ط السلطانية ، ج ٣، ص1326 -١٣٢٧ و كتاب صحيح البخاري ت الباغ ، ج ٤،ص203)

٩٩ - (٢٤٥٠) حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة. وحدثنا عبد الله بن نمير عن زكريا. ح وحدثنا ابن نمير. حدثنا أبي. حدثنا زكريا عن فراس، عن عامر، عن مسروق، عن عائشة قالت: اجتمع نساء النبي صلى الله عليه وسلم. فلم يغادر منهن امرأة. فجاءت فاطمة تمشي كأن مشيتها مشية رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقال "مرحبا بابنتي" فأجلسها عن يمينه أو عن شماله. ثم إنه أسر إليها حديثا فبكت فاطمة. ثم إنه ساراها فضحكت أيضا. فقلت لها: ما يبكيك؟ فقالت: ما كنت لأفشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم. فقلت: ما رأيت كاليوم فرحا أقرب من حزن. فقلت لها حين بكت: أخصك رسول الله صلى الله عليه وسلم بحديثه دوننا ثم تبكين؟ وسألتها عما قال فقالت: ما كنت لأفشي سر رسول الله صلى الله عليه وسلم. حتى إذا قبض سألتها فقالت: إنه كان حدثني "أن جبريل كان يعارضه بالقرآن كل عام مرة. وإنه عارضه به في العام مرتين. ورأيي إلا حضر أجلي. وإنك أول أهلي لحوقا بي. ونعم السلف أنا لك.?١٩٠٦?فبكيت ذلك. ثم إنه ساريني فقال "ألا ترضين أن تكوني سيدة نساء المؤمنين. أو سيدة نساء هذه الأمة"؟ فضحكت لذلك).(كتاب صحيح مسلم ت عبد الباقي ، ج ٤، ص1905-1906 و كتاب صحيح مسلم ط التركية، ج ٧،ص ١٤٣)

[3] وقد روى الترمذي والنسائي وابن ماجه وغيرهم من حديث حبيب بن جندة مرفوعا: "علي مني وأنا من علي, لا يؤدي عني إلا أنا أو علي" وليس في هذا ما يقدح في إجماع أهل السنة من الصحابة والتابعين فمن بعدهم على أن أفضل الصحابة بعد النبي -صلى الله عليه وسلم- على الإطلاق وبكر ثم عمر وقد قال ابن عمر: كنا نقول ورسول الله -صلى الله عليه وسلم- حي: أفضل هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر وعثمان, فيسمع ذلك رسول الله -صلى الله عليه وسلم- فلا ينكره (كتاب كشف الخفاء ت هنداوي ، ج ١، ص232)

عقيدة أهل السنة في تفضيل الصحابة

أجمع أهل السنة على أن أفضل الصحابة بعد النبي صلى الله عليه وسلم على الإطلاق أبو بكر ثم عمر, وممن حكى إجماعهم على ذلك أبو العباس القرطبي, فقال: ولم يختلف أحد في ذلك من يعتد به من أئمة السلف والخلف, فقال: والمبالاة بأقوال أهل التشيع وأهل البدع, انتهى. وقد حكى الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين على ذلك, قال البيهقي في كتاب «الاعتقاد» : وروينا عن أبي ثور عن الشافعي قال: ما اختلف أحد من الصحابة والتابعين في تفضيل أبي بكر وعمر وتقديمهما على جميع الصحابة, وإنما اختلف من اختلف منهم في علي وعثمان (كتاب الإصابة في تمييز الصحابة ، ج ١، ص23)

وقوله:

٨٠١ - والأفضل الصديق ثم عمر ... وبعده عثمان وهو الأكثر

٨٠٢ - وأفعلي قبله خلف حكي ... قلت: وقول الوقف جا عن ملك

٨٠٣ - فالسنة الباقون، فالبدريه ... فأحد، فالبيعة المرضيه

الشرح: أفضل الصحابة مطلقا بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر، ثم عمر بالإجماع، فيما حكاه أبو العباس القرطبي، وحكي عن الشافعي وغيره إجماع الصحابة والتابعين عليه فيما رواه عنه البيهقي في كتاب «الاعتقاد».(كتاب مفتاح السعيدية في شرح الألفية الحديثية، ص323)

الثالث: أفضلهم على الإطلاق أبو بكر، ثم عمر رضي الله عنهما بإجماع أهل السنة، ثم عثمان ثم علي؛ هذا قول جمهور أهل السنة. وحكى الخطابي عن أهل السنة من الكوفة تقديم علي على عثمان، وبه قال أبو بكر بن خزيمة؛ قال أبو منصور البغدادي: أصحابنا مجمعون على أن أفضلهم الخلفاء الأربعة، ثم تمام العشرة، ثم أهل بدر، ثم أحد، ثم بيعة الرضوان، ومن لهم مزية أهل العقبتين من الأنصار، والسابقون الأولون، وهم من صلى إلى القبلتين في قول ابن المسيب وطائفة، وفي قول الشعبي: أهل بيعة الرضوان، وفي قول محمد بن كعب وعطاء: أهل بدر.(كتاب تدريب الراوي في شرح تقريب النواوي، ج ٢، ص682)

عقيدة أهل السنة والجماعة في ترتيب الخلفاء الأربعة في الإمامة كترتيبهم في الفضل فالإمام بعد النبي صلى الله عليه وسلم أبو بكر الصديق، ثم عمر الفاروق، ثم عثمان ذو النورين ثم أبو السبطين علي رضي الله عنهم أجمعين فأهل الحق يعتقدون اعتقادا جازما لا مرية فيه ولا شك أن أولى الناس بالإمامة والأحق بها بعد النبي صلى الله عليه وسلم هو أبو بكر الصديق رضي الله عنه، روى أبو عمر بن عبد البر بإسناده إلى عباد السماك قال: (سمعت سفيان الثوري يقول: الأئمة أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وعمر بن عبد العزيز وما سوى ذلك فهم منتزون) (كتاب الموسوعة العقدية ، ج ٧، ص342)

[4] مقاله بايستگى هاى حوزوى در عصر حاضر، جلسه اول مباحث كلامى ٢٧/ ٩/ ١۴٠٠

[5] ولا يأتنا أحد معك كراهية لمحضر عمر

[6] أما كراهتهم لمحضر عمر فلما علموا من شدته وصدعه بما يظهر له خافوا أن ينتصر لأبي بكر رضي الله عنه فيتكلم بكلام يوحش قلوبهم على أبي بكر وكانت قلوبهم قد طابت عليه وانشرحت له خافوا أن يكون حضور عمر سببا لتغيرها (كتاب شرح النووي على مسلم، ج ١٢، ص ٧٨)

(فأرسل) علي - رضي الله عنه - (إلى أبي بكر) الصديق - رضي الله عنه - (أن ائتنا، ولا يأتنا معك أحد - كراهية محضر عمر بن الخطاب) - رضي الله عنه -، والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر - رضي الله عنه -، وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر - رضي الله عنه - رقيقا ليّنا (كتاب البحر المحيط الثجاج في شرح صحيح الإمام مسلم بن الحجاج، ج ٣٠، ص ٥۶٨)

[7] قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما ألفوه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا ليّنا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصدوه من المصافاة.(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494)

[8] مطلب مطرح شده در شورا مى تواند به دو بيان تقسيم كرد:

برخی مانند قاضی عیاض و عینی در شرح مسلم این گونه گفته اند که با توجّه به سابقه تندی عمر خوف این می رفت که در آن جلسه علیه امام و به نفع ابوبکر احتجاج کند و غالب شود و این غلبه موجب شود که صفا و صمیمیت به وجود آمده مکدّر گردد: ... وكذلك ما حكاه من كراهيتهم هم محضر عمر بن الخطاب؛ إنما ذلك لما كانوا يعلمونه من تشدده وتغلظه فيما يظهر له من الحق، فخافوا أن ينتصر لأبي بكر، فيغلظ عليهم فتتغير نفوسهم عليه(كتاب إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج 6، ص85 و كتاب المعلم بفوائد مسلم ،ج 3،ص21 -22)

أما كراهتهم لمحضر عمر فلما علموا من شدته وصدعه بما يظهر له خافوا أن ينتصر لأبي بكر رضي الله عنه فيتكلم بكلام يوحش قلوبهم على أبي بكر وكانت قلوبهم قد طابت عليه وانشرحت له خافوا أن يكون حضور عمر سببا لتغيرها(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

تعبیر دوم این است که ترسیدند عمر با شدت و خشونتی داشت بحث را به بگومگو بکشاند و کار از دست برود: قوله: (كراهية ليحضر عمر) في رواية الأكثر: لمحضر عمر والسبب في ذلك ما روه من قوة عمر وصلابته في القول والفعل، وكان أبو بكر رقيقا لينا، فكأنهم خشوا من حضور عمر كثرة المعاتبة التي قد تفضي إلى خلاف ما قصدوه من المصافاة(كتاب فتح الباري بشرح البخاري ط السلفية، ج ٧، ص494 و كتاب عمدة القاري شرح صحيح البخاري، ج 17، ص259)

در مورد سرّ این که چرا عمر به ابوبکر اصرار داشت که تنها نزد نیز نکات جالبی گفته شده است. وقد يوهم قول عمر لأبي بكر: " والله لا تدخل عليهم وحدك " أنه خاف عليه أن يغدروه. ومعاذ الله أن يظن بهم ذلك، ولعله قد رآهم يغلظوا على أبي بكر - رضي الله عنهم - في العاقبة، ويبدو منهم ما يكون عند أبي بكر جفاء فتتغير نفسه عليهم وأ يتأذى بذلك ذكره عمر انفراده لذلك(كتاب إكمال المعلم بفوائد مسلم، ج 6، ص85)

وأما قول عمر لا تدخل عليهم وحدك فمعناه أنه خاف أن يغلظوا عليه في المعاتبة ويحملهم على الإكثار من ذلك لين أبي بكر وصبره عن الجواب عن نفسه وربما رأى من كلامهم ما غير قلبه فيترتب على ذلك مفسدة خاصة أو عامة وإذا حضر عمر امتنعوا من ذلك(كتاب شرح النووي على مسلم ،ج 12،ص78)

این عبارت نیز نکات مهمی را برای ما کشف می‌کند:

قال: (فقال عمر لـ أبي بكر: والله لا تدخل عليهم وحدك).

وأنتم تعلمون لباقة علي وفصاحته وبلاغته، فيمكن أن يمسك أبا بكر ويعظه حتى يبكي أبو بكر فيرق له، ويعطيه ما يريد، ويمكن أن يطالبه علي بن أبي طالب بشيء من خاصة أبي بكر، فيحمل الحياء أبا بكر على دفعه إليه، ويستحي أن يدافع عن نفسه، ويتمنى ولو أن الغير قد تكلم عنه، حتى عمر رضي الله عنه ولو أن له حقا يستحيي أن يطلبه والله يرضى، وتأبى عليه كرامته أن يطالب به، لكن ولو أن لغيره الحق لطالب به، فالإنسان يطالب لغيره بعلم وجرأة؛ لأنه لا يطلب لنفسه وهو غير متهم.

إذا: أبو بكر الصديق قال: أنا سأذهب لـ علي بن أبي طالب، وعمر قال له: لا تذهب بمفردك ولا بد أن آتي معك، حتى إذا كلمك في شيء أدفع عنك وأذود عنك وأتكلم؛ لأن حياءك سيمنعك من الرد على(كتاب شرح صحيح مسلم حسن أبو الأشبال، ج ٨٨، ص10)

وا می‌گوید ممکن بود امیرالمؤمنین با موعظه ابوبکر او را نرم می‌کرد «و یعطیه ما یرید» سؤال اینجاست که آنچه حضرت می‌خواستند چه بود؟ حضرت که برای بیعت اعلام آمادگی کرده بودند، تنها مطلبی که می‌مانده این بود که حضرت خود را مستحق خلافت می‌دانستند و عمر می‌ترسید که نه به واسطه فصاحت و بلاغت صرف که به واسطه حجّتی که امام در دست داشت خلافت را به او واگذار کند و دوباره ماجرای مانند ماجرای مسجد قبا برای او پیش بیاید.

تفصیل این مطالب را در پیوست شماره ۷ مشاهده بفرمایید.

[9] مقاله بایستگی های حوزوی در عصر حاضر، جلسه اول مباحث کلامی ۲۷/ ۹/ ۱۴۰۰

بازبینی #2
ایجاد شده 7 ژوئن 2025 15:55:09 توسط ... .
به روزرسانی شده 7 ژوئن 2025 15:59:29 توسط ... .